

«انسان و انسان کامل از منظر عرفان اسلامی با تکیه بر آراء ابن عربی»

دکتر مهین عرب^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

چکیده مقاله:

قطعاً انسان در عالم آفرینش واجد جایگاه ممتازی است. در حوزه عرفان اسلامی شاهد یکی از جامع‌ترین تعاریف از انسان و جایگاه او در نظام هستی هستیم. عرفای مسلمان به خصوص ابن عربی با ارائه ظریف‌ترین و زیباترین تصویر از کامل‌ترین مرتبه رشد انسان در غالب «انسان کامل»، بر این نظر متفق‌اند که انسان کامل، نه تنها علت غایی برپایی و قوام عالم هستی، بلکه وجودش مایه بقا و تعادل نظام هستی است. او عقل مستفاد و قلب عالم وجود است، در او معرفت و عبودیت حق به حد کمال خود رسیده است. او به عنوان کون جامع بهترین دلیل و حجت بر حق تعالی است و در مقام قطب و روح عالم صاحب ولایت بوده و قدرت تصرف در عالم را داراست. او حلقه پیوند عالم ملک و ملکوت و واسطه فیض الهی است.

در این مقاله پس از ترسیم تصویری کلی (اگرچه مجمل) از جایگاه وجودی انسان و انسان کامل در نظام عالم، از منظر عرفان اسلامی، آراء عارف بزرگ محی‌الدین ابن عربی در این باب ارائه شده است و در آخر به نقد و بررسی انسان کامل متصوفه پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها:

انسان کامل، عرفان اسلامی، ابن عربی، انسان، خلیفه الله.

1- Thn2326@yahoo.com

پیشگفتار

فلسفه آفرینش یکی از مهمترین سؤالاتی است که همیشه پیش روی انسان بوده است. هر انسانی خواهان این است که بداند برای چه آفریده شده است و در جهت رسیدن به چه هدفی باید کوشش نماید. لازمه پاسخ به این سؤال شناخت امتیازات و ظرفیت‌های وجودی انسان است، تا انسان نداند که کیست و واجد چه استعدادهایی است تمام تلاش‌های او پراکنده و بی‌اثر خواهد بود (ان سعیکم لشتی (لیل - ۴)). بنابراین لازمه تحقق فلسفه هستی ما شناخت جایگاه وجودی انسان در عالم هستی و سیر و حرکت در جهت قرب و کسب آن امتیازات و شؤونی است که یک انسان در نهایت سیر تکاملی خویش می‌تواند به آن نایل شود یعنی به مرتبه انسان کامل و خلیفه اللهی برسد.

البته کمال انسان مراتبی دارد و انسان کامل در نقطه اوج این کمالات ایستاده است. عبدالکریم جیلانی کمال را مقوله ای کسبی می‌داند که موجب می‌شود میان انسان‌ها تفاوتی از حیث درجه ایجاد شود، لذا برخی انسان‌ها بالقوه کامل‌اند و برخی بالفعل. کامل‌ترین انسان‌ها علی الاطلاق انبیاء و اولیاء هستند.^۱ ما نیز با شناخت و پیروی از آنها می‌توانیم در مسیر کامل شدن گام برداریم.

طرح مسئله

همه متفکران در طول اعصار بر این نظر متفق هستند که انسان واجد موقعیت ممتازی در میان موجودات عالم است و این نه فقط به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد و ابعاد وجودی متنوع او بلکه خصوصاً با تکیه بر ظرفیت رشدپذیری نامحدودش است. انسان با بالفعل نمودن استعدادهای انسانی‌اش می‌تواند تا آنجا تعالی یابد که به عنوان انسان کامل به مقامی بالاتر از

۱- الانسان الكامل فی معرفة الاواخر و الاوائل، ص ۲۶۰.

فرشتگان و جانشین حق تعالی در زمین گردد.

حال مسئله این است که ساختار وجودی انسان و موقعیت خاص او در عالم چیست که با وجود ضعف‌های فراوان جسمانی و قوای ادراک حسی نسبت به بسیاری از حیوانات، می‌تواند در مقام اشرف مخلوقات قرار گیرد و آنگاه که بالفعل در این مرتبه قرار گیرد واجد چه امتیازات و شئونی خواهد بود.

البته در این باب تأملات فراوانی از جانب علماء علوم انسانی خصوصاً فلسفه صورت گرفته است، اما در حوزه عرفان اسلامی با نگرش وسیع و عمیق که با زیبایی‌شناسی خاصی تلطیف شده است، گستره شگرفی از معارف انسان‌شناسی در مقابل پژوهشگران این مسئله خودنمایی کرده که طالبان معرفت را به خویش جذب می‌کند و اینک سیری کوتاه در این عرصه خواهیم داشت.

پیشینه بحث:

تأملات انسان‌شناسی واجد پیشینه‌ای به قدمت تاریخ بشریت است. از آن زمانی که متفکران سعی در تدوین و ارائه افکار خویش نموده‌اند، ما شاهد توجه ایشان به ابعاد مختلف وجودی انسان و طرح دیدگاه‌های متنوع و متعدد در باب انسان‌شناسی هستیم.

از آثار افلاطون و ارسطو گرفته تا اگوستین و لوتر و پس از رنسانس در آراء دکارت، کانت، نیچه و در دوران معاصر در نظرات متفکرانی مانند ماکس شلر، هایدگر و یاسپرس و ... ما شاهد توجهات خاصی به مقوله انسان‌شناسی هستیم.

در کلیه ادیان بزرگ و مکتب‌های معتبر فلسفی و فکری جهان، در شرق و غرب، به الگوهایی از انسان کامل و آرمانی برمی‌خوریم، که تاکنون مورد ستایش و قبله امید ملل و نحل واقع شده‌اند. قوام جوامع و برپایی آفرینش و بقای موجودات، وابسته به وجود انسان‌های کامل است که در همین دنیای خاکی و در زیر همین گنبد کبود می‌زیند، و الهام بخش و قافله سالار حقیقت جوینان عالم هستند.

لیکن در میان این ادیان و مکاتب عمیق‌ترین و گسترده‌ترین دیدگاه در مورد انسان و ابعاد مختلف وجودی او را می‌توانیم در معارف اسلامی خصوصاً در حوزه عرفان اسلامی جستجو نمود.

متفکر بزرگ شهید مطهری، پس از طرح دیدگاه‌های مختلف درباره انسان کامل در این باره

می‌گوید: «من اعتراف دارم که مکتب عرفان از تمام مکتب‌های قدیم و جدید، در باب انسان کامل غنی‌تر است؛ نه قدیم‌ها توانسته‌اند به پایه این برسند و نه امروزی‌ها.^۱»

حلاج صوفی و عارف نامدار جهان اسلام با استناد به حدیث نبوی «ان الله خلق آدم علی صورته» انسان را در میان سایر اجزای عالم به شرف داشتن صورت الهی مخصوص دانست پس از حلاج، بایزید بسطامی اصطلاح «الکامل التمام» را برای انسان نمونه به کار برد. پس از ایشان ابن عربی و اتباعش عمیق‌تر و گسترده‌تر از وی درباره مقام و اهمیت انسان اندیشیده و سخن گفتند.

بعد از محی الدین عربی، شاگرد بلاواسطه ایشان، عارف بزرگ صدرالدین قونوی است. ایشان در کتاب «مراتب الوجود» به مسئله انسان کامل پرداخته و در اثر عمیق عرفانی دیگر خود به نام «مفتاح الغیب الجمع و الوجود» به طور مبسوط در این باره بحث کرده است. پس از وی ظاهراً عزیز الدین نسفی^۲ اولین نویسنده‌ای است، در جهان اسلام، که نام «الانسان الکامل» را بر مجموعه رسالات بیست و دوگانه‌اش که به زبان پارسی در عرفان اسلامی نوشته نهاده است. بعد از نسفی، عبدالکریم جیلی^۳ عنوان «الانسان الکامل» را برای کتاب ارزنده‌اش برگزیده است.

یکی دیگر از بزرگان اهل معرفت که درباره انسان کامل سخن گفته، شیخ محمود شبستری، صاحب گلشن راز، متوفای ۷۲۰ هجری است. وقتی از عارف شبستری درباره مسافر و انسان کامل سؤال می‌شود، در جواب می‌گوید: وقتی انسان از نقایص امکانی به سوی صفات خدا سفر کرد و به کمال نهایی انسانی خود بار یافت، انسان کامل می‌شود و هدف آفرینش تحقق وجود انسان کامل است.

۱- انسان کامل، ص ۱۹۵.

۲- عزیزالدین نسفی (۷۰۰-۶۳۰ ق) چنان که در متن اشاره شد کتاب انسان الکامل وی عنوان بیست و دو رساله است که به زبان پارسی است به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله در سال ۱۳۵۰ در تهران به چاپ رسیده است.

۳- عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی (گیلانی) متوفی ۸۰۵ ق، کتاب او به تازی در دو جزء و در سی و شش باب تنظیم شده، باب شصتم آن تحت عنوان «فی الانسان الکامل و انه محمد ص و انه مقابل للحق و الخلق» به انسان کامل اختصاص یافته و تأکید شده است که این باب عمده ابواب جمیع کتاب است از اول تا آخر (جزء ثانی ص ۴۴) این کتاب در سال ۱۳۸۳ در مصر به طبع رسیده است.

هم چنین صائِن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی، در کتاب تمهید القواعد مسئله انسان کامل را تشریح کرده است.^۱

جایگاه انسان در عالم هستی

در فرهنگ اسلامی به ویژه عرفان اسلامی، انسان نسبت به سایر اجزای عالم، از اهمیت خاصی برخوردار است و مقامش بالاتر از سایر موجودات عالم حتی عالی تر از فرشتگان عالم بالا است. اکنون شایسته است تا به برخی از افکار عرفاء مسلمان در این خصوص اشاره شود. بر ابر اندیشه و به حسب عبارات آنها انسان صورت الهی است. انسان مختصری است از حضرت الهی و مخصوص به معنی "ان الله خلق آدم علی صورته"^۲. معماری است که ویرانه دنیا به گنج وجود او آباد و کارخانه عقبی به روح کلی او محفوظ است. انسان عالم اصغر است^۳، او نسخه جامع است، که آن چه در عالم کبیر است از اشیاء و نیز آن چه در حضرت الهیه است از اسماء جمع در آن است، لذا او کون جامع است.^۴

ابن عربی می گوید: و كانت الحقائق التي جمعها الله في الانسان متبددة في العالم، فنادها الحق من جميع العالم فاجتمعت، فكان من جمعيتها الانسان، فهو خزانتها، فوجوه العالم مصوفة الي هذه الخزانة الانسانية.

از سوی دیگر حقایق را که خداوند، در انسان گرد آورد، در جهان پراکنده بود. آن حقایق را

۱- انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (ره)، ص ۲۴.

۲- حدیث مذکور از احادیث نبوی است که به صورت های گوناگون ذکر شده است از جمله:

۱-۱- صحیح مسلم ۸/۳۲: "اذ قاتل احدکم اخاه فلیجتنب الوجه فان الله خلق ادم علی صورته"

۱-۲- همچنین در احادیث مثنوی ص ۱۱۴، ۱۱۵، جامع الاسرار ص ۱۳۵، انسان کامل نسفی ص ۳۲۳، کافی ک ۳، ب ۲۱، ج ۴، ۲۰، نقدالنصوص ص ۹۳.

۳- او پس از این که انسان را اکمل موجودات می خواند می نگارد. "فکل ما سوی الانسان خلق الا الانسان فانه خلق و حق"، فتوحات، ج ۲، ص ۳۹۶. همچنین در فصوص، فص آدمی، ص ۵۶ می نویسد "فهو الحق الخلق" قیصری در شرحش آورده است که او حق است به اعتبار ربوبیتش نسبت به عالم و اتصافش به صفات الهی و خلق است به اعتبار عبودیت و ربوبیتش و یا حق است به اعتبار روحش و خلق است به اعتبار جسدش. شرح قیصری فص آدمی. کاشانی نوشته است، حق است به حسب صورت باطن و حقیقتش و خلق است به حسب صورت ظاهرش، ص ۲۵.

۴- فتوحات، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۳۷۹.

از همه عالم فراخواند پس همه گرد آمدند. و از همایش آنان، انسان به وجود آمد. سپس انسان گنجینه آنان گشت.^۱

حال باید بررسی نمود که چه اموری انسان را با چنین جرم صغیری در چنین جایگاه رفیعی قرار داده است؟ در توضیح باید بگوییم: انسان ثمره شجره وجود و کمال عالم کونی و غایت آفرینش است، چرا که مقصود از خلق منحصر در انسان است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات برای خدمت و بهره‌مندی انسان است.

شیخ الرئیس، ابوعلی سینا در کتاب مبدأ و معاد، کلامی در این مطلب دارد، آنجا که می‌فرماید: "کمال العالم الکونی ان یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النبات یحدث اما الاجله و غایه کمال الانسان ان یحصل لقوته النظریه المستفاد و لقوته العملیه العدالة و هی هنا یتختم الشرف فی عالم المواد"^۲. «کمال عالم کون در آفرینش انسان خلاصه می‌شود و سایر حیوانات و گیاهان به خاطر او خلق شده‌اند... و نهایت کمال انسان در این است که در بُعد (عقل) نظری به مرتبه (عقل) مستفاد و در مرتبه (عقل) عملی به عدالت و دادگستری نایل گردد. بدین لحاظ او از اجزای عالم برتر است.»

حتی مقام انسان از فرشتگان و کروبیان^۳ عالم بالا نیز بالاتر است که فرشتگان تنها مظهر صفات جمال حقند. زیرا که انسان هم مظهر صفات جمال است و هم مظهر صفات جلال^۴ اما فرشتگان از اسراری که خداوند در انسان نهاده است غافل ماندند و لذا در مرحله اول از سجده وی به این بهانه که او در روی زمین خون می‌ریزد و فساد می‌نماید سر باز زدند.^۵

یکی از این اسرار آن است که او خلیفه الهی در روی زمین و ابنایش خلفای او هستند^۶ همچنان که آیه مبارکه "انی جاعل فی الارض خلیفه" دلالت بر استمرار وجود خلیفه منصوب از جانب حق تعالی دارد و بدیهی است که خلیفه باید به صفات مستخلف عنه باشد.

باید در این مقام این نکته همواره مورد توجه باشد، که این همه عزت و اهمیت و قوت

۱- انسان کامل، ص ۴۷.

۲- انسان کامل در نهج البلاغه، ص ۱۹۴، ۱۹۵.

۳- همان، ص، ۳۲۲.

۴- فتوحات، ج ۱، ص ۲۱۶؛ جامع الاسرار، ص ۱۳۵.

۵- فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۵۰، مقدمه ابوالعلا عقیفی به فصوص الحکم، ص ۳۶.

۶- همان، ص ۱۱۹: رسائل ابن عربی ج ۲، نقش الفصوص، ص ۲.

انسان از حیث عقل و فکر و نفس ناطقه اوست که انسانیت انسان به آن است نه از حیث جسم و جسد، که از این جهت نه تنها بر دیگر موجودات برتری ندارد، بلکه از اکثر آنها پایین تر است. پس تمام آن چه درباره عظمت و شرافت و فضیلت انسان گفته شد، نه درباره انسانی است که به صورت، انسان است و در معنی حیوان بلکه در خصوص انسانی است، که مظهر خلافت و حقایق الهی و آینه دلش مجلای انوار ربانی است^۱ و در معنی انسان حقیقی است که در عرفان اسلامی او را انسان کامل می نامند.

لازم به توضیح است که کمال، صفتی وجودی است که از دارایی و غنای حقیقی یک موجود در مقایسه با موجود دیگر حکایت می کند. مقصود از هدف و کمال نهایی انسان، نقطه‌ای است که کمالی فراتر از آن برای انسان متصور نیست. اکنون جان سخن در این است که مصداق و مورد این کمال نهایی چیست؟ قرآن کریم مصداق این کمال نهایی را قرب به خدا می داند. نقطه اوج قرب به خدا، مقامی است که انسان به ذات اقدس الهی رهنمون می شود؛ در جوار رحمت الهی استقرار می یابد؛ چشم و زبان او می شود و به اذن خدا کارهای خدایی می کند.

گرچه تصور دقیق از مقام قرب و دریافت حقیقت آن، جز با رسیدن به آن مرحله میسر نیست، بلکه آن است که انسان در اثر اعمال شایسته برخاسته از ایمان و همراه با تقوا، ارتقای وجودی می یابد و حقیقت او اشتداد یافته، متعالی تر می شود. قرب الهی که مطلوب و کمال نهایی انسان است خود درجاتی دارد که بالاترین درجه از آن انسان کامل است.^۲ بنابراین شایسته است آمد که راجع به انسان کامل بحثی خاص به میان آید.

شؤون انسان کامل

از آنجا که حق تعالی یکتا است که دلالت بر یگانگی ذات او در کمال می نماید، در افراد نوع انسانی که اکمل و اتم و اشرف انواع است باید مظهري داشته باشد که در تمام کمالات یگانه باشد. پس آدم را آینه مرتبه الهیه گردانید تا قابل ظهور جمیع اسماء باشد و این مرتبه در انسان کامل بالفعل حاصل بوده و ظهور اسماء در انسان غیر کامل به اندازه قابلیت و استعدادش از قوه به فعل رسد. از جمله این شؤون کمالی می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

۱- فتوحات، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- انسان شناسی، صص ۲۲۶-۲۲۳.

انسان کامل علت غاییه و مقییه عالم هستی است.

همچنانکه گفته شد، ظهور انسان علت غایی از آفرینش تمام موجودات بوده است و از آنجا که بقاء موجودات وابسته به تحقق علت غایی بطور کامل است لذا به بقای فرد کامل انسان بقای تمام عالم میسور است. از طرف دیگر انسان همچون روح عالم است، پس همانطور که روح و نفس ناطقه سبب فضیلت و حیات بدن است و چون آن را رها می‌سازد آن از هر نوع کمال تهی می‌شود و تباه و فاسد می‌گردد همین طور انسان کامل سبب وجود و مایه شرافت و معنی و کمال در عالم است و چون او این عالم را ترک می‌نماید و به عالم آخرت انتقال می‌یابد این عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود^۱ "عن ابی حمزه قال: قلت لابی عبدالله(ع)، اتبقی الارض بغير امام؟ قال لو بقیت الارض بغير امام لساقت"^۲. حکیم صدرالمتهلین در ذیل این حدیث نورانی می‌گوید: مراد حضرت آن است که چون عالم و هر آن چه در آن است برای انسان کامل خلق شده، اگر فرض شود که بدون او باشد، از درجه هستی ساقط می‌گردد.^۳

دلیل دیگر آن است که: انسان کامل حافظ وجود خزائن الهی در دنیا و آخرت است، خزائنی که در عالم بطور مفصل موجود است در او بطور اجمال حاصل است و چون او واسطه در تجلی حق تبارک و تعالی بر عالم است پس هرگاه او منتقل به عالم دیگر شود امداد الهی نیز که موجب بقاء وجود و کمالات او بوده است منقطع و در نتیجه به انتقال او دنیا نیز به آخرت منتقل می‌شود.

"فاذا انتقل الی الدار الاخرة مارت هذه السماء مورا و سارت الجبال سیرا و دکت الارض دكا وانتشرت الكواكب وكورت الشمس و ذهب الدنيا و قامت العمارة فی دارالخرهة"^۴. «پس هنگامی که انسان کامل (در این عالم موجود نباشد) به عالم آخرت منتقل شود (نظام این عالم مختل می‌شود چنانکه) آن هنگام این آسمان سخت به جنبش آید، کوه‌ها به رفتار در آیند، زمین متلاشی شود، ستارگان پراکنده شده و خورشید تاریک گردد، عالم آخرت بر پا خواهد

۱- رسائل ابن عربی، ج ۲، نقش الفصوص، فص آدمی، ص ۱ و ۲؛ نقد النصوص ص ۹۷.

۲- اصول کافی، ص ۱۳۷.

۳- صدر المتألهین، شرح اصول کافی، کتاب الحجة، حدیث ۱۰، ص ۶۶۲؛ حسن بن صفار، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد (ص)، جزء ۱۰، باب ۱۲.

۴- رسائل، القسم الالهی بالاسم الربانی، ص ۲۲.

شد.»

انسان کامل عقل مستفاد و قلب عالم وجود است.

بالاترین مرتبه کمال نفس ناطقه نزد حکماء "عقل مستفاد" و نزد ارباب معرفت و عرفان "قلب" نامیده می‌شود و چنانکه علامه قیصری در اول شرح شعبی فصوص الحکم می‌فرماید: "القلب يطلق على النفس الناطقه اذا كانت مشاهده المعاني الكلبيه و الجزئيه متى شئت و هذه المرتبه مسماه عند الحكماء بالعقل المستفاد"^۱. «هنگامی که نفس ناطقه به آن مرحله از کمال برسد که هرگاه بخواهد بتواند معانی کلی و جزئی را مشاهده کند به او عنوان قلب اطلاق می‌شود، این مرتبه نزد حکماء عقل مستفاد نامیده می‌شود.»

توضیح اینکه: قلب و روح و سرّ عناوینی است برای مراتب کمالیه نفس ناطقه انسانی‌اند، در مرتبه قلب معانی کلی و جزئی مشاهده می‌گردد و عارف این مرتبه را قلب گوید و حکیم عقل مستفاد. جمیع قوای روحانی و جسمانی از قلب منشعب می‌شوند.

همچنین قلب برزخ میان ظاهر و باطن است و انسان کامل قلب عالم امکان است. وی جالس مرز ملک و ملکوت است که با هر یک از آندو به وجهی مشارک است. وی هم مانند ملائکه مطلع بر ملکوت سموات و اراض است و نصیبی از ربوبیت دارد و هم چون بشر است نیازهای مادی و بشری دارد. بدین ترتیب هر چند هر انسانی را بهره‌ای از ربوبیت است لکن مرتبه تامه آن از آن انسان کامل است چنانکه عبودیت او نیز عبودیت تامه است.^۲

"فبالانسان الكامل ظهر كمال الصورة فهو قلب لجسم العالم الذي هو كل ماسوى الله و هو بيت الحق الذي قال فيه: "و وسعني قلب عبدی المؤمن" فكانت مرتبه الانسان الكامل من حيث انه قلب بين الله و العالم، سماء بالقلب لتقليه و تصريفه و اتساعه فى القلب و التصريف و لذلك كانت له هذه السعة الالهية لانه وصف نفسه تعالى بأنه "كل يوم هو فى شأن"^۳.

«پس کمال صورت (آفرینش) در انسان کامل ظاهر می‌گردد و او قلب پیکره عالم است، او منزلگاه حق است چنانکه حق تعالی فرمود: "قلب بنده مومن جایگاه من است." و این مرتبه شامخ قلب و واسطه میان خدا و عالم بودن از آن انسان کامل است. او را قلب نامیده‌اند زیرا

۱- نقش الفصوص، ص ۳۳.

۲- انسان کامل در نهج البلاغه، ص ۱۹۴، ۱۹۵.

۳- فتوحات مکیه، باب ۳۶۱.

که دائماً در حال تقلب (حرکت و تلاش) و قبض و بسط است و به همین جهت واجد سعه و گستره الهی است همانگونه که حق تعالی خود را اینگونه توصیف فرموده است که "کل یوم هو فی شأن".

عقل مستفاد: بر طبق نظر حکماء بالاترین مرتبه عقل (پس از عقل هیولانی، عقل بالملکه و عقل بالفعل)، عقل مستفاد است. این عقل، مرتبط با عقل کل است و دائماً مستفیض به افاضات آن می‌باشد و چون انسان کامل، عقل مستفاد است نه فقط مرتبط با عقل کل بلکه متحد با آن است. امام صادق (ع) فرمودند: "ان روح المؤمن لأشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها"^۱ «همانا ارتباط و اتصال روح مؤمن با روح... قوی‌تر و شدیدتر از اتصال شعاع نور خورشید به آن است».

دلیل مطلب این است که: وقتی انسان به مقام عقل مستفاد برسد، تمام تعقلات بدیهی و نظری او، در حالی که مطابق با حقایق عینی است، یکجا در حضور او قرار می‌گیرد و انسان می‌تواند بدون مزاحمت‌های مادی به آن توجه کرده و بر همه آن‌ها اشراف کامل یابد. این همان مقامی است که حکما در جمله معروف خود بدان اشاره کرده‌اند: «صيرورة الانسان عالماً عقلياً، مضاهياً للعالم العيني»^۲؛ یعنی انسان با دارا بودن چنین کمالات عقلی، یک جهان عقلی همانند جهان عینی می‌شود. اما در بخش حکمت عملی فلاسفه تنها به کمال عقلی و پیمودن راه حکمت نظری بسنده نکرده، بلکه به کمال رسیدن انسان در بعد عقل عملی و پیمودن راه حکمت علمی را نیز ضروری دانسته و معتقدند: انسان باید، از جنبه عقل علمی به جایی برسد که عقل او بر همه غرایز و قوا و نیروهای وجودی او تسلط کامل پیدا کند و در تمام امور و شئون وجودی، همه نیروهای نفس ناطقه، به امامت عقل انسان حرکت و عمل کند. وقتی انسان به این مرحله از کمال در دو بعد عقل نظری و عملی باریافت، انسان ربانی و الهی (انسان کامل) می‌شود.^۳ " نزدیک است (گویا) که او رب انسانی گردیده و تعظیم و کرنش در برابر او بعد از خدای سبحان جایز باشد و اوست که سلطان عالم و خلیفه خدا در زمین

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲- اسفار، ج ۱، ص ۲۹.

۳- انسان کامل از نگاه امام خمینی (ره)، صص ۵۰-۴۸.

می‌باشد.^۱

حکما گفته‌اند: عقل مستفاد رسیدن به آن مقامی است که بتواند [نبی] از جبرئیل که عالم عقول است، استفاده کند. عرفا گفته‌اند این کفر است و راست هم گفته‌اند برای این که جبرئیل منتهی الیه عالم وجود نیست و بالاتر از او هم هست. و علاوه بر این می‌گوییم گرچه در سابق جبرئیل تعلیم می‌نمود، ولی در لاحق کمال ذاتی و استعداد جبلی پیامبر اسلام که بالاتر از استعداد تمام موجودات است از جبرئیل گذشته و بلاواسطه به مبدأ حق رسید که اگر جبرئیل به قول خودش قدمی به بالا گذاشت، محترق می‌شد.^۲

انسان کامل عارف‌ترین و عابدترین شخص نسبت به حق تعالی است.

به لحاظ اتصال و ارتباط ذکر شده و جامعیت انسان کامل بالاترین شناخت از حق تبارک و تعالی فقط برای او مقدور است. در روایت نبوی (ص) است که: "من عرف نفسه فقد عرف ربه"^۳.

هر چه این نفس کامل‌تر باشد شناخت رب نیز کامل‌تر خواهد بود و چون نفس انسان کامل، کامل‌ترین نفوس است پس شناخت او نیز کامل‌ترین شناخت است، کسی به مانند او توان معرفت حق تعالی را ندارد.

از باب حضور همه چیز در نزد او و احاطه قیومی وی بر همه اشیا، هیچ چیزی از دیدگاه او پنهان نیست. نه تنها علم او به هستی تعلق می‌گیرد، بلکه تمام مراتب و مشاهد وجودی، درجات علم اویند. به همین دلیل، کلیه اشیا مراتب سمع و بصر و اراده و قدرت او هستند. انسان کامل نیز از این که مظهر همه اسماء و صفات حق سبحانه است، می‌تواند مظهر معیت قیومی خدای متعال با همه چیز و همه کس باشد.^۴

آری انسان کامل در هر مرتبه نظام هستی می‌تواند هم به پیش از آن آگاهی یابد و هم به پس از آن. یعنی اگر انسان خواننده کتاب هستی باشد، در هر صورت مرتبه‌ای از وجود هم

۱- الهیات، شفاء، مقاله ۱۰، فصل ۵، ص ۴۵۵.

۲- حاشیه امام بر اسفار، ص ۱۰۹.

۳- این حدیث در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۵۴۷ نقل شده است که منسوب به امیرمؤمنان علی(ع) است و با تعبیر "اذا عرف نفسه" جزو احادیث نبوی آمده است، کنوزالحقایق، ص ۹.

۴- انسان کامل از نگاه امام خمینی(ره)، ص ۸۴.

می تواند قبل آن را دریابد و هم بعد آن را، و هم از گذشته می تواند خبر بدهد و هم از آینده، و هم به سلسله علل آن پی می برد و هم به سلسله معلولات آن، و ما یعقلها الا العالمون^۱.

ابن عربی می گوید: فعلمه الانسان الكامل من حيث عقله و شهوده، فجمع بين العلم البصرى الكشفى و بين العلم العقلى الفكرى. "انسان کامل خدای را به عقل و شهود خویش دریافت و میان علم بصری کشفی و علم عقلی فکری جمع کرده است^۲.

از همین روی است که او عبد تمام و کامل است زیرا هر یک از بندگان الهی، حق تعالی و نیز اسماء و صفات او را به مقدار حظّ و بهره ای که از معرفت حق دارند می پرستند و بندگی ایشان نیز به حسب همان معرفت آنها است زیرا پرستش مستلزم معرفت و شناخت معبود است. بنابراین کسی که علم کامل و معرفت تمام به حق تبارک و تعالی و نیز اسماء و صفات الهی او نداشته باشد قادر بر عبادت و پرستش حق تعالی به جمیع اسماء و صفاتش نیست پس نمی تواند عبد تام نیز باشد بنابراین تنها بنده حقیقی و کامل خداوند که او را آنچنان که سزاوار است پرستش می نماید فقط انسان کامل است^۳.

در بندگی خدا کسی باید که از جهت ذوق و حال بر همه پیشی گرفته و در جنس خود یگانه باشد. و این یگانه همو است که در زمان خود او را انسان کامل گویند، و او دارای مقام خلافت است و اوست خلیفه خدا بر روی زمین و او را قطب و غوث فرد نامند^۴.

انسان کامل بهترین دلیل بر وجود و صفات حق تعالی است.

از آنجا که انسان کامل، کون جامع است لذا میان موجودات تنها اوست که روشن ترین دلیل بر پروردگار خویش است، زیرا باذاتش بر ذات حق تعالی و با اسماء و صفاتش بر اسماء و صفات او دلالت دارد. دلالت ذاتی او به جهت آن است که ذاتش جامع خصوصیات تمام ذوات دیگر است و اما دلالت وصفی او به دلیل آن است که مسمی به "احدیّه جمع جمیع اسماء" الهی و کیانی و موصوف به سایر اسماء و صفات و جویی و امکانی می باشد^۵.

۱- انسان در عرف عرفان، ص ۸۰

۲- انسان کامل، ص ۹۶.

۳- شرح فصوص الحکم، ص ۷۶.

۴- انسان کامل، ص ۴۱.

۵- شرح فصوص، ص ۶۴.

در اینجا به دو روایت اشاره می‌کنیم:

"فان محمد صل الله علیه و اله و سلم بصورته و حقیقته دلیل دال علی ربه، فهو اتم دلیل لكونه اكمل المظاهرالجمعیة الكمالیه الالهیه الانسانیة و صورته اجمع الصور"^۱.

«همانا محمد (ص) به صورت و حقیقتش دلیلی است که بر پروردگارش رهنمون می‌شود، پس او تام‌ترین دلیل (بر خدا) است و این از آن‌روست که او کاملترین مظهریست که کمالات الهی و انسانی در او جمع است و صورتش جامع‌ترین صور است.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: "ان الصورة الانسانیة اكبر حجة الله و هی الكتاب الذی كتب بیده و هی الهیكل الذی بنا بحكمه و هی مجموع صورة العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی كل غائب و هی الحجة علی كل جاحد و هی الطریق المستقیم الی كل خیرة و هی الصراط الممدود بین الجنة و لنار"^۲.

«همانا صورت انسانی بزرگترین دلیل و حجت خداست و او همان کتابی است که حق تعالی با دست خود آن را نوشته است و او هیكلی است که به حکم حق بنا شده است و او جامع صورت دو عالم است و هم او خلاصه علوم است که در لوح محفوظ نگهداری می‌شود و او شاهی است بر هر غایب و او حجت است بر انکار کنندگان و او راه مستقیم به خیر است و همان صراط میان بهشت و جهنم است؟».

انسان کامل صاحب ولایت و مرکز و محور عالم هستی است.

این انسان کامل قطب و محور عالم وجود است حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمایند: "ان محلی منها محل القطب من الریح"^۳. همچنانکه ریح بر قطب دور می‌زند و بر آن استوار و بدان پایدار است همچنین عالم قائم به انسان کامل است که قطب عالم وجود است. انسان کامل روح عالم و عالم جسد اوست. "الانسان روح العالم و علتة و سببه و افلاکه مقاماته و حرکاته و تفصیل طبقاته."^۴ «انسان روح عالم و علت و سبب (غائی) آن است و افلاک عالم چیزی جز مقامات و سیر و حرکات و تفصیل طبقات انسان نیست».

۱- شرح فصوص الحکم، ص ۶۷۳.

۲- کلمات مکنونه، ص ۱۲۵، نص النصوص، ص ۳۰۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ششقیه.

۴- فتوحات ص ۱۱۸.

همان‌طور که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، همین‌طور انسان کامل به وسیله اسماء الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است در عالم تصرف می‌کند و آن را اداره می‌نماید. این همان مقام کن و ولایت تکوینی است.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: *والله ما قلعت باب الخیبر ... بقوة جسدیة و لا حركة غذائیة* و لکن ایدت بقوة ملکوتیة و بنفس بنور ربها مضمیة. «قسم به خداوند در خیبر را، با نیروی بدنی و توانمندی از طریق غذا از جا نکنم، بلکه با قوه ملکوتی، که تأیید شدم و با نفسی که به نور پروردگار نورانی شده بودم کنم.»

انسان کامل واسطه فیض به ماسوی است.

حق سبحانه و تعالی نخست در آئینه دل این انسان تجلی می‌کند و سپس انوار این تجلی از قلب او به عالم منعکس می‌گردد، و به واسطه او فیض به عالم و عالمیان می‌رسد. هیچ نعمتی از نعم الهی بر حقایق عالم نازل نمی‌شود مگر آنکه ابتدا بر او وارد می‌شود. به تعبیر دیگر فیض و امداد الهی که سبب بقاء ماسوی است بواسطه او و از مرتبه او به آنها می‌رسد، اگر او نبود شیئی از اشیاء عالم توان قبول مدد الهی را نداشت زیرا مناسبت و ارتباطی میان خلق و حق وجود ندارد.^۱

عین ثابت انسان کامل در مقام ظهور به مرتبه جامع و در اظهار صور اسمایی در نشئه علمی، خلیفه اعظم الهی است، زیرا از آن جایی که اسم اعظم، جامع جلال و جمال و ظهور و بطون می‌باشد، امکان ندارد که با مقام جمعی خود، در هیچ مظهري تجلی نماید، زیرا او بزرگ است [و] در آینه‌ای کوچک ننماید. بنابر این، باید مظهر و آینه‌ای وجود داشته باشد که بتواند جلوه‌گاه روح او گردیده، و انوار قدسی حق ثابت انسان کامل نباشد، هرگز هیچ عینی از اعیان ثابت ظاهر نمی‌گردد.^۲

او نه تنها واسطه در فیض بلکه سبب رحمت حق بر ماسوی است زیرا که حق جل و جلاله از دریچه چشم او به عالم می‌نگرد. امام خمینی در این باب می‌فرماید: چون نشئه انسانی از گستردگی و عمومیت برخوردار است، لذا تام شئون اسمایی و اعیانی را شامل گردیده و همه

۱- فکوک، ص ۲۴۴.

۲- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۶۹.

حقایق الهی رو موجودات هستی را تحت سیطره دارد، پس می‌تواند که آینه شهود همه حقایق عالم بوده و برای حق سبحانه جهت شهود موجودات هستی به منزله مردمک چشم برای انسان باشد.^۱

پس انسان کامل واسطه فیض بوده و بدین لحاظ مکمل نفوس مستعده نیز می‌باشد و حتی مهم‌ترین فایده فواید سفرای الهی علیهم‌السلام (بلحاظ کامل بودنشان) تکمیل قوه عملیه و علمیه خلق است. بدین لحاظ ایشان را خیرالبریه نامیده‌اند، "اولئک هم خیرالبریه"، بریّه به معنای خلق است. خداوند متعال رحمت و جود را برایشان افزوده می‌نماید.^۲ چنانکه خود فرمود: "لولاک لما خلقت الافلاک"^۳. تا از طریق ایشان به سایرین برسد.

۷. انسان کامل نسخه مختصر کتاب تکوین و تدوین است.

یکی از حقایقی که درباره جایگاه انسان کامل در نظام عالم مطرح شده است، هماهنگی و تطابق او به عنوان کتاب تکوین الهی با کتاب تدوین حق، یعنی قرآن کریم است. بر اساس این هماهنگی بزرگان اهل معنا نوعاً از انسان کامل به عنوان وجود عینی قرآن کریم یاد می‌کنند. قرآن صورت کتبیّه انسان کامل است چنان که عالم صورت عینیّه اوست.^۴

انسان کامل مانند کتاب جامع، اما مختصر از «ام الکتاب» است که عبارت از حضرت احدی جمعی الهی خواهد بود و تمام حقایق فعلی و جویی و نسبت‌های صفات ربوبی غیر از وجوب ذاتی در او جمع است. به اعتبار همین جامعیت، انسان نسخه تام کتاب عالم وجود است، آن چه در عوالم موجود است از عقل اول تا هیولای اولی در انسان وجود دارد.^۵ امام خمینی می‌فرماید: پس این کتاب تکوین الهی، یعنی انسان کامل که پیامبر اسلام و

۱- تعلیقات علی فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۵۹.

۲- نقد النصوص، ص ۸۹.

۳- اصل حدیث به عبارات متعدد نقل شده است از جمله:

- در احادیث مشنوی ص ۱۷۲: "لولاک لما خلقت الجنه و لولاک ما خلقت النار"

- در شرح تعرف ص ۴۶: "لو لا محمد ما خلقت الدنيا والاخره و لا السماوات والارض ولا العرش ولا الكرسي و لا اللوح و لا القلم ولا الجنة و لا النار و لو لا محمد ما خلقتک یا آدم".

۴- انسان در عرف عرفان، ص ۱۳.

۵- انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (ره)، ص ۹۱.

اوصیای آن حضرت باشند، همه آنان کتاب‌های آسمانی بوده و از نزد خدای حکیم و علیم نازل شده و حامل این قرآن تدوینند و غیر آنها هیچ‌کس توان حمل احکام و حقیقت معارف قرآن را ندارد.^۱

۱. انسان کامل در عالم هستی محل مشیه الله است.

همه موجودات، مظاهر حق سبحانه و تعین مشیت او هستند، و سپس می‌گویند: تمام سلسله وجود از عوالم غیب و شهود همه از تعینات مشیت و ظاهر آن هستند و بر اساس طریقه اهل معرفت مشیت اولین صادر به حساب می‌آید که سایر مراتب وجود همه با مشیت ایجاد شده‌اند.^۲ همان‌طور که در اصول کافی از حضرت صادق (ع) چنین رسیده که فرموده: خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة. خداوند مشیت را به خودش آفرید، سپس سایر موجودات را به واسطه مشیت خلق کرد.

امام خمینی (ره) درباره اتحاد حقیقت مشیت الهی با حقیقت محمدی (ص) گفته است: خداوند همه اشیا را با مشیت آفریده و فعل او همان مشیت اوست، حتی وجود با مشیت ظاهر شده و این مشیت همان اسم اعظم است، چنان که عارف عربی می‌گوید: "وجود با بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر شده است و مشیت همان ریسمان محکم است که بین آسمان الهی و زمین آفرینش کشیده شده است و کسی که به مقامی رسیده و افق او با افق مشیت یکی شده و آغاز و انجام جهان آفرینش به اوست. همانا حقیقت محمدی و علوی (صلوای الله علیهما) است که خلیفه الهی بر اعیان ماهیات و مقام و احدیت مطلقه هستند"^۳. بنابراین هیچ معنایی از معانی از باطن به ظاهر بیرون نمی‌آید، مگر به حکم انسان کامل، چه این که هیچ چیزی از ظاهر به باطن نمی‌آید مگر به دستور او.^۴

مصدق انسان کامل

آخرین مطلبی که به عنوان نتیجه مباحث گذشته مطرح می‌شود، مصداق انسان کامل است.

۱- شرح دعای سحر، ص ۱۲۸.

۲- انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (ره)، ص ۶۳.

۳- شرح دعای سحر، ص ۱۱۰.

۴- نقد النصوص فی النقش الفصوص، ص ۸۹؛ کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه و المعرفه، ص ۱۲۰.

اصطلاح انسان کامل، گرچه در کتاب‌های عرفانی به طور گسترده به کار رفته و بر مصادیق فراوانی اطلاق شده، باید توجه داشت که این توسعه در استعمال از این جهت است که لفظ کامل همانند عالم، قادر و... مقول به تشکیک بوده و می‌تواند بر مصادیقی که از کمال نسبی برخوردار است، گرچه در کلمات و نوشته‌های بزرگان اهل معرفت مصداق حقیقی انسان کامل به صورت بسیار روشن مشخص شده است. عبدالکریم جیلی می‌گوید: «انسان کامل، قطبی است که افلاک وجود از اول تا به آخر بر محور او دور می‌زند و او در آغاز و انجام هستی یکی بیش نیست. لکن در چهره‌های مختلفی ظاهر می‌شود [که] اسم اصلی او محمد، کنیه‌اش ابوالقاسم و صفش عبدالله و لقبش شمس الدین است»^۱.

انسان کامل یک حقیقت است که تمام انبیا و اولیای الهی جلوه آن حقیقت متعالی بوده و سرچشمه کمال همه آنان منبع نور محمدی است. اما بیان عارف جیلی درباره تجلی حقیقت انسان کامل در چهره‌های متعدد، باید بدین صورت تصحیح شود که تنها انسان معصوم می‌تواند جلوه‌گاه انسان کامل باشد که بعد از رسول خاتم تنها اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به این مقام بار یافته‌اند و هرگز کسی قابل مقایسه با آن ذوات نیست.

این منزلت برای ائمه (ع) به آن جهت وجود دارد که آن‌ها ظل الله هستند، و همان‌گونه که پیامبر اکرم (ص) ظل الله است اهل بیت آن حضرت نیز ظل الله‌اند، لذا امام خمینی ضمن اشاره بدین حقیقت گفته است: "ظل سایه است سایه همه چیزهایش به ذی ظل است خودش هیچ ندارد. ظل الله کسی است که تمام حرکاتش به امر خدا باشد [و] مثل سایه باشد، سایه خودش هیچ حرکتی ندارد، ذی ظل هر حرکتی کرد سایه هم، همان طور حرکت کند. امیر المؤمنین ظل الله است، پیغمبر ظل الله است که هیچ حرکتی از خودش ندارد، هر چه است از خداست"^۲.

اوصاف و کمالات وجودی که برای انسان کامل مطرح شده، هرگز در غیر انسان معصوم امکان تحقق ندارد و اساساً باید گفت که انسان کامل، بدون صفت و قدرت عصمت علمی و عملی امکان‌پذیر نیست، زیرا انسان غیر معصوم هر قدر به بلندترین قله کمالات انسانی رسیده باشد، با یک لغزش علمی و یا عملی از آسمان کمال سقوط می‌کند.

شاید به این دلیل بود که ابن عربی - واضح اصطلاح انسان کامل - این تعبیر را در فص

۱- الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوائل، باب ۶۰، ص ۷۴.

۲- تبیان، دفتر ۱۲، ص ۲۰۶.

آدمی عنوان کرده و بعد از آن ۲۷ حکمت را به نام بیست و هفت کلمه حق و نبی الهی به عنوان انسان کامل بیان داشته است.^۱

ابن عربی در این باب می‌گوید: "و لما لم يتمكن ان يكون كل انسان له مرتبه الكمال المطلوبه في الانسانيه - و ان كان يفضل بعضهم بعضا - فادنا هم منزله من هو انسان حيواني، و يشارك الانسان الكامل بالصورة الانسانيه، و اعلاهم من هم ظل الله، و هو الانسان الكامل نائب الحق، الذي يكون الحق لسانه و جميع قواه و ما بين هذين المقامين مراتب، ففي زمان الرسل يكون الكامل رسولا، و في زمان انقطاع الرساله يكون الكامل وارثا".

"و از آنجا که هر انسانی نمی‌تواند به کمال مطلوب انسانیت برسد، هر چند بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند، بنابراین، پایین‌ترین آنها مرتبه انسان حیوانی است و چنین انسانی در صورت با انسان کامل شریک است. و بالاترین آنها کسی است که سایه خدا است و او انسان کامل و جانشین معبود است، که حق زبان او است و همه اجزایش حق گشته است و میان این دو مقام مراتب بسیار است. در زمان رسولان، انسان کامل همان رسول است و در زمان ختم رسالت انسان کامل، وارث رسول است"^۲.

انسان از دیدگاه ابن عربی:

در عرفان ابن عربی انسان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در نظر او انسان یگانه موجودی است که به واسطه او اسماء و صفات الهی با تمامی کمالاتشان ظاهر می‌شوند. نشئه او برترین و وسیع‌ترین نشأت و استعدادش برای ظهور و تجلی حق تبارک و تعالی برترین استعداد است. روحانیت او کامل‌ترین روحانیات و طبیعت عنصری او جامع‌ترین و معتدل‌ترین مزاج‌ها و تعیین صورت حق و خلق^۳ در او کامل‌ترین تعینات است و به همین جهت او را کون جامع می‌نامند.

این جامعیت او به سه اعتبار است:

۱- به لحاظ "حضرت واحدیت" یعنی مرتبه اسماء و صفات الهی، که بدین اعتبار او جامع

۱- انسان کامل از نگاه امام خمینی(ره)، ص ۱۵۲.

۲- انسان کامل، ص ۵۲.

۳- در نظر ابن عربی انسان جامع صورت حق و صورت عالم است، باطن او بر صورت الله و ظاهرش بر صورت عالم و حقائق آن است: ابن عربی، قش الفصوص، ص ۳.

تمامی اسماء و صفات است و کریمه " و علم آدم اسماء کلها"^۱ نیز بدان اشاره دارد، به خلاف سایر موجودات که هر یک بهره خاصی از این حضرت دارند. زیرا هر کدام از آنها، مظهر یکی از اسماء و محکوم به حکم همان اسم می‌باشند.

" فظهر جميع ما فى الصورة الالهية من الاسماء فى هذه نشأة الانسانية فخازت رتبة الاحاطة والجمع بهذا الوجود و به قامت الحججة على الملائكة"^۲. " پس جميع اسمائى که در صورت الهی است در این انسان ظهور نموده است بدین لحاظ به رتبه احاطه و جمع نائل شده است و حجت بر ملائکه تمام شده است".

۲- به لحاظ "حضرت امکان" که بدین اعتبار نیز جامع حقایق تمامی ممکنات اعم از موجود و معدوم می‌باشد و این همان وجه خلقی اوست که بدین حیث از "ربوبیت" متمیز و به "عبودیت" متصف می‌گردد و این بدین لحاظ است که او به عین ثابت خویش تمامی اعیان را، و به وجود خارجی‌اش همه موجودات خارجی را در خود جمع کرده است. پس او دارای مرتبه "احدیت جمع جميع حقائق" در عالم علم و عین می‌باشد.

"فسمى هذا المذكور - الكون الجامع - انساناً و خليفه، فاما انسانيته فلعموم نشأته و حصره الحقایق كلها و هوللحق بمنزله انسان العین من العین، الذى به يكون النظر و هو المعبر عنه بالبصر فلهذا سمى انسانا فانه به نظر الحق الى خلقه فرحمهم..."^۳ «پس این کون جامع انسان و خلیفه نامیده شد، اما انسان بودن او به لحاظ گستردگی نشأت (ساحت) و جامع همه حقایق بودنش است و او در نزد حق به منزله روشنائی دیده است. پس او انسان نامیده زیرا حق تعالی از دایره او به مخلوقات می‌نگرد و رحمت خویش را بر آنها ارزانی می‌دارد.»

۳- به لحاظ طبیعت کلی‌اش که بدین اعتبار مبدأ فعل و انفعال در تمامی جواهر و قابل و پذیرنده کلیه تأثیرات اسمائى است.^۴

بنابراین انسان جامع تمامی اسماء و صفات و نیز واجد اجمالی تمامی عوالم از غیب و شهادت، ملک و ملکوت، جسمانی و روحانی و دنیا و آخرت است.^۵ اگر چه او از حیث جرم

۱- بقره، ۳۱.

۲- فصوص الحکم، فص آدمی.

۳- همان.

۴- فصوص الحکم، ص ۴۸، شرح فصوص، ص ۶۸، شرح فصوص، ص ۲۷.

۵- فتوحات ص ۲۱۶.

کوچک است اما در باطن عالمی است که تمامی حقائق عالم کبیر را در خود جمع نموده است.^۱ از این رو او را "عالم صغیر" و عالم را "انسان کبیر" نامیده‌اند زیرا در حقیقت عالم تفصیل نشئه انسانی و صورت فرقانی اوست.^۲

به همین جهت جامعیت اوست که او آخرین موجود به حسب نوع است زیرا یک حقیقت جامع جمیع کمالات و حقائق عقلاً می‌بایست که متأخر از کلیه حقایق و بعد از وجود تمامی آنها در خارج، محقق گردد تا بتواند متصف به همه خصوصیات آن معانی گردد.^۳ همچنین چون وجود خارجی او مرکب از عناصری است که از حیث مرتبه متأخر از افلاک و ارواح و عقول می‌باشد پس باید این موجودات قبل از او ایجاد شده باشد زیرا تقدم جزء بر کل، طبیعی است. گرچه این همه ظاهر است و باطن اوست.

و از همین روی است که او خلیفه الله گردید زیرا به وجود احدی جمعی خود، جمیع عالم را در خود گرد آورده است، و او خلعت اسماء و صفات خداوندی در بر کرده و متصرف در مملکت الهی است در گنجینه‌های ملک و ملکوت نفوذ کرده است.^۴

البته همه آنچه گفته شد در وصف انسان کامل اکمل است نه انسان ناقص حیوانی، که او مخاطب به خطاب "اولئک کالانعام بل هم اضل"^۵ است نه "لقد کرمانا بنی آدم..."^۶. انسان کامل است که محبوب ازلی حق و غایت قصوای خلقت است که "یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک

۱- همان، ص ۱۲۴، انسان کامل، رساله دهم ص ۱۴۱.

۲- قیصری در شرح فصوص الحکم، ص ۷۰، می‌گوید: لفظ انسان یا مأخوذ از کلمه انس است که در این صورت صیغه مبالغه بر وزن فعلا ن می‌باشد و یا مأخوذ از کلمه نسیان. در صورت اول بدلیل آنکه او مجمع اسماء و مظهر تمامی آنها می‌باشد و عالم نیز مظهر اسماء الهی است پس او انیس با حقایق عالم است و در صورت دوم از حیث اینکه او متصف به "کل یوم هو فی شأن" است و قوف به شأنی و غفلت از شأن دیگر مخالف با خصوصیت او می‌باشد.

۳- امام خمینی (ره) در تعلیقات بر فصوص الحکم، ص ۶۱، می‌فرماید: "فلما وقع فی الحجب کلها امکن له خرقها فهو اخر الاخرین کما هو اول الاولین فله الرجوع الی نهایه النهايات و غایه الغایات فهو المنزل من غیب الهویه الی الشهاده المطلقه فهو لیله لقدر و له الخروج من جمیع الحجب بظهور یوم القیامه فیه فهو یوم القیامه.

۴- شرح دعای سحر، ص ۱۷-۱۵.

۵- اعراف: ۱۷۹.

۶- اسراء: ۷۰.

و خلقتک لاجلی^۱». «ای فرزند آدم (همه) موجودات را به خاطر خلق کردم و تو را برای خودم آفریدم.»

انسان کامل از دیدگاه ابن عربی:

پیدایش مفهوم انسان کامل با پیدایش عرفان اسلامی همگام است و عارفانی مانند حلاج و بایزید به آن توجه داشته‌اند لیکن تا آنجا که اطلاع حاصل است، ابن عربی نخستین کسی است که در عرفان اسلامی اصطلاح "الانسان الکامل" را وضع کرده^۲ و آن را در کتب خود^۳ از جمله در اولین فص از کتاب ارزنده‌اش "فصوص الحکم" به کار برده است.^۴ گفتنی است که در نظریه ابن عربی، انسان کامل در سه جنبه اساسی جهان شناختی، نبوت و عرفان مطرح شده است. اما از نظر جهان شناختی و تکوین جهان، انسان کامل نمونه آفرینش است و همه نمونه‌های نخستین وجود کلی را در خود دارد.

اما از لحاظ نبوت، انسان کامل، کلمه و فعل ابدی الهی است که هر مرحله آن به یکی از پیغمبران تشبیه می‌شود. و لذا هر فصي از فصوص الحکم به یکی از جلوه‌های انسان کامل اهدا شده است.

از جنبه سیر و سلوک عرفانی هم انسان کامل نمونه حیات روحانی است، چه این که در وی همه امکانات و حالات وجودی که در درون انسان نهفته است، تحقق یافته و به صورت کامل در آمده است.^۵

ابن عربی که از الانسان الکامل گاهی هم با عنوان الانسان الحقیقی اسم می برد^۶ آن را نایب

۱- فتوحات، ص ۲۳۵ و ص ۷۵، مقدمه شرح فصوص، ص ۱۰، شرح گلشن راز، ص ۳۵۹.

۲- پیش از این عربی حلاج (۳۰۹-۲۴۴) از انسانی سخن گفت که جمیع مراتب کمال را پیموده، مظهر کامل صفات الهی شده و به مقام و مرتبه انا الحق نائل گشته است و چنانکه معلوم و مشهود است او خود را چنین انسانی شناساند و در این را مردانه جان داد. پس از وی بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ یا ۲۳۴) اصطلاح الکامل التمام را برای این چنین انسانی به کار برد اما چنان که اشاره شد واضح اصطلاح الانسان الکامل ابن عربی است.

۳- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۴- فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۱۲ و ۵۴ و ۵۵.

۵- انسان کامل از نگاه امام خمینی، ص ۲۱.

۶- فتوحات مکیه، سفر ثانی، ص ۳۰۰.

الحق در زمین و معلم الملک در آسمان^۱ می‌خواند و او را کامل‌ترین صورتی می‌داند که آفریده شده است^۲ و موجودی اکمل از آن به وجود نیامده است^۳ زیرا که او صورت کامل حضرت حق و آئینه جامع صفات الهی است^۴. مرتبه‌اش از حد امکان برتر و از مقام خلق بالاتر است، بین وجوب و امکان، برزخ است و میان حق و خلق واسطه که به وسیله وی فیض و مدد حق که سبب بقای عالم است به عالم می‌رسد.^۵ مقصود اصلی از ایجاد عالم، انسان به ویژه انسان کامل است او در حقیقت حق مخلوق به است یعنی عالم به سبب او خلق شده است^۶. به وسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر می‌گردد.^۷

"...فالانسان الكامل الظاهر بالصورة الالهيه لم يعطه الله هذا الكمال الا ليكون بدلامن الحق و لهذا سماه خليفه و ما بعده من امثاله خلفاء له فالاول وحده خليفه الحق و ما ظهر من امثاله في عالم الاجسام فهم خلفاء هذا الخليفه و بدل منه في كل امر يصح ان يكون له"^۸. "خداوند متعال این مرتبه از کمال را به انسان کامل به عنوان مظهر صورت الهی اعطا نه نموده است مگر برای آنکه او جانشین حق باشد و به همین دلیل او را خلیفه خواند پس بقیه خلفاء مقام خلافت از این خلیفه (انسان کامل) دارند و اوست که فقط خلیفه .. است".

بدین ترتیب احدی از حقائق عالم توان گشایش خزائن الهی و تصرف در آنها نیست مگر با اجازه این کامل، زیرا اوست که صاحب اسم اعظم است بلکه او خود همان اسم اعظم الهی است.^۹ توضیح این مطلب اینکه در عرفان اسلامی تجلی حق جلت عظمت بر هر یک از اسماء

۱- همان، سفر خامس، ص ۴۵۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳- همان، ج ۳، ص ۲۵۰.

۴- شرح فصوص کاشانی، ص ۱۱.

۵- فصوص، فص آدمی، ص ۵۰.

۶- فتوحات، ج ۲، ص ۳۹۶.

۷- فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۵۰، شرح فصوص قیصری، فص آدمی.

۸- فتوحات ص ۲۷۹ و ۸۰.

۹- ابن عربی در ابواب متعدد فتوحات راجع به انسان کامل سخن گفته است که تقریباً جامع این ابواب، باب ۳۶۰ فتوحات است که در آنجا حدود دوازده صفحه فقط در شأن انسان کامل و مقامات او بحث می‌کند، از جمله ص ۲۶۰، ص ۴۴۱، ص ۲۵۰ و فصوص الحکم، فص آدمی.

الهی و مظاهر ایشان به واسطه تجلی اسم "الله" صورت گرفته است زیرا اسم "الله" چون برای ذات جامع جمیع اسماء و صفات وضع شده است از این روی مشتمل بر جمیع اسماء است و در نتیجه در تمامی آنها تجلی می نماید پس باقی اسماء ظهور و صورت این اسم و او باطن و غیب آنها می باشد. اما تجلی حق تبارک و تعالی بر انسان کامل با اسم "الله" و بدون وساطت سایر اسماء و صفات محقق گردیده است، یعنی تجلی حق بر سایر اسماء به واسطه تجلی بر اسم الله و سپس به توسط اسم الله و سایر اسماء بر اعیان ثابتة موجودات بوده است، البته غیر از عین ثابت انسان کامل که واسطه ای در بین نبوده است.

در حقیقت حق تعالی اسم "الله" را فقط برای خود نگه داشته است، از این رو این اسم بر احدی غیر از حضرت حق اطلاق نمی شود در حالی که اسماء دیگر اینچنین نیستند.^۱ این اسم به حسب این مقام بر احدی تجلی تام نمی کند مگر بر کسی که مرضی حق تعالی باشد.^۲ که در نوع انسانی فقط و فقط بر حقیقت محمدیه (ص)، و اولیاء و جانشینان او تجلی نموده است.

همان طور که در دار هستی سایر اسماء را مظهري موجود است پس باید اسم اعظم را نیز مظهري موجود باشد و آن مظهر انسان کامل است و مصداق آن حقیقت محمدی است که اولین حقیقت ظاهر، موجود نخستین، مبدء ظهور عالم و به عبارتی دیگر، اولین تعینی است که ذات احدیت پیش از هر تعینی با آن تعیین یافته است^۳، آن صورت اسم جامع الهی، جامع جمیع اسماء و صفات، کامل ترین فرد نوع انسانی و بلکه اکمل مظاهر حق و اعظم مجالی اوست که مجالای اسم اعظم است و دارای جمعیت مطلقه و به منزله اول افراد^۴ و موجودی

۱- بعضی از بزرگان در این باب اشارت لطیفی دارند که ذکر آن خالی از لطف نیست. می گویند اسم اعظم حق تعالی، اسم "الله" است زیرا اگر "الف" آن را برداریم کلمه "الله" باقی می ماند و باز اگر "ال" را از آن برداریم "له" باقی می ماند و همچنین اگر "لام" دوم را برداریم "ه" باقی میماند که همه اسرار در این لفظ جمع است در حالی که اگر از باقی اسماء فقط یک حرف آن را برداریم، معنای آن عوض می شود و دیگر قابلیت اشاره بر حق تعالی را ندارد و به همین دلیل است که با اسم "الله" غیر از خود او خوانده نمی شود. اللمع، ص ۸۹.

۲- اشاره به ایه شریفه: "عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا لمن ارتضى من رسول ... جن: ۲۷."

۳- شرح فصوص کاشانی، فص محمدی، ص ۲۲۶، اصطلاحات کاشانی، ص ۱۰۵.

۴- ر.ک به: جهانگیری، محی الدین ابن عربی، صص ۳۲۲ الی ۳۲۹: به عقیده ابن عربی، مانند اکثر متفکران، واحد عدد نیست بلکه منشأ اعداد است بنابر این اولین عدد فرد، عدد سه است که بقیه اعداد فرد از قبیل پنج، هفت، نه و ... متفرع از آن است. ابن عربی روی این اندیشه ریاضی فکری فلسفی بنا نهاده به این صورت که ذات

است ازلی^۱.

حقیقت محمدی در ارتباط با عالم، مبدء خلق عالم است که خالق عالم پیش از هر چیزی او را آفرید و هر چیزی را نیز از او آفرید، از حیث ارتباطش با انسان، صورت کامل انسان است. پس، حقیقت محمدی حقیقتی کیهان شناختی است که به صورت انسان کامل در عالم ظاهر می‌شود، و این توضیح دهنده حدیثی است که می‌گوید: کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين. نسفی نیز به این حدیث اشاره می‌کند: مبدا ارواح انسان روح [محمدی] آمد و مبدا اجساد انسان قالب آدم. پس محمد ابوالاجساد شد.^۲

بنابراین اشتباه خواهد بود که حقیقت محمدی و انسان کامل را مترادف بدانیم. «این دو اصطلاح صرفاً هم معنا نیستند، بلکه مبین دو دید متفاوت از انسان است، اولی انسان را از منظر اولیت و دومی او را از منظر نهائیت او می‌نگرد. می‌توان حقیقت محمدی و انسان کامل را دایره‌ای از نزول و صعود در نظر گرفت. این نظر نشان‌دهنده تمایز میان حقیقت محمدی و انسان کامل است.^۳»

نقد و بررسی انسان کامل متصوفه

تا اینجا مرور مختصری داشته‌ایم بر جایگاه انسان در عالم و شئون و ویژگی‌های خاص کامل‌ترین جلوه حق تعالی در جهان هستی که همانا انسان کامل است. لیکن باید توجه داشت که طرح این بحث با این وسعت در منابع دینی و علوم اسلامی (بالاخص عرفان اسلامی) با چه منظور و هدفی صورت گرفته است؟ از آنجا که پاسخ تفصیلی در این مقام نمی‌گنجد به اجمال فقط به دو نکته اشاره می‌شود.

نخست: بنابر حدیث شریف «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» شناخت

احدیت را به منزله واحد، مرتبه واحدیت را به منزله عدد دو که اولین عدد زوج است فرض کرده و سپس حقیقت محمدیه را که در مرتبه سوم اما تعیین اول است به منزله عدد سه که اولین عدد فرد است در نظر گرفته است، ر.ک فصوص، فص محمدی، ص ۲۱۴.

۱- صوفیه از جمله این عربی و پیروانش بااستناد به حدیث نبوی "کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين" حقیقت محمدیه را ازلی دانسته‌اند، شرح فصوص عقیفی، ص ۳۳۲.

۲- کشف الحقایق، ص ۱۰۴.

۳- لوید وینسنت، ص ۲۸۰.

انسان کامل (امام زمام (عج)) و تبعیت از ایشان بر ما فرض است چرا که ولایت مداری باطن دین و رمز قبولی عبادات است «لا تقبل الاعمال الا بالولاية» و آن نیز بدون شناخت ولی زمان و خلیفه الرحمن میسر نیست^۱.

باید توجه داشت که ضرورت انسان کامل در فلسفه و کلام تحت عنوان ضرورت نبوت و امامت به طور دقیق، عمیق و مبسوط طرح و تبیین شده است و از آن جا که مصداق بارز انسان کامل، بلکه تنها مصداق حقیقی و واقعی آن پیامبران الهی و اوصیای بر حق آنان هستند، پس فلسفه و کلام به لحاظ مصداقی با آن چه در عرفان نظری درباره ضرورت انسان کامل مطرح است، کاملاً همسو خواهد بود^۲.

دوم: اکثر اندیشمندان اسلامی هدف از خلقت را بر اساس تفاسیری که از نصوص اسلامی از جمله «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (ای ليعرفون)» و «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» نموده‌اند، راز آفرینش انسان را در یک چیز خلاصه کرده‌اند و آن کسب معرفت و شناخت است. بر اساس حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» این معرفت شامل دو شناخت توأمان است که عبارتند از معرفت حق تعالی جهت عشق و عبودیت او و معرفت نفس برای تزکیه و خودسازی و تعالی و تکامل آن است.

حال با توجه به این دو نکته می‌توانیم به طور خلاصه بگوییم که انسان در جهت شناخت حق و حرکت به سوی او در یک سیر تکاملی (خود سازی) نیاز به شناخت و بهره‌مندی از یک الگوی عملی کامل دارد که همانا حجت خدا بر روی زمین و انسان تام و کامل است.

یک فرد مسلمان اگر بخواهد مسلمان و مؤمنی کامل باشد، باید انسان کامل را بشناسد تا در روش و منش به او تاسی کرده، بر اساس سیره او حرکت کند و در امر تربیت خویش او را سرمشق خود قرار دهد. از این رو، یکی از بزرگان درباره ضرورت شناخت انسان کامل گفته است: «اگر ما انسان کامل اسلام را نشناسیم، قطعاً نمی‌توانیم یک مسلمان تمام و کامل باشیم و به تعبیر دیگر، یک انسان، ولو کامل نسبی از نظر اسلام باشیم»^۳ پس شناخت انسان کامل از ضروری‌ترین معارف دینی و انسانی هر مسلمان است. علاوه بر این که شناخت انسان کامل

۱- ر.ک به مقاله لزوم شناخت امام زمان (عج) از همین نویسنده در مجله دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۱۵.

۲- انسان کامل از نگاه امام خمینی (ره)، ص ۴۳.

۳- انسان کامل، ص ۱۵.

تنها جنبه علمی نداشته، بلکه از نظر اعتقادی نیز ضروری است.

گرچه تصویری که از انسان کامل در عرفان و تصوّف اسلامی تصویر می‌شود دارای نقاط مثبت بسیاری است لیکن ارزشمندی این تصویر آنگاه ظهور می‌یابد که به عنوان یک الگوی عملی در راهبرد سایر انسان‌ها به سوی کمال و تحقق هدف وجودیشان به کار آید. اما مسیری که در تصوّف اسلامی جهت نیل به این هدف و انسان کامل شدن (یا حداقل نزدیک شدن به این مرتبه) چه به صورت تئوری و چه به صورت عملی (از سوی صوفیان محدود نگر) ارائه شده است گرچه دارای امتیازات مثبتی است اما همچنین می‌تواند واجد خطرات و معایبی باشد که ممکن است به جای تکامل و عروج انسان منجر به دوری او از حضرت حق گردد. پس مناسب است نقد و بررسی کوتاهی در این باب داشته باشیم.

انسان کاملی را که صوفیه مطرح می‌سازد دارای ویژگی‌های مثبت بسیاری است که از آن میان به دو مورد اشاره می‌شود:

توجه به خدا و عشق و پرستش خالصانه او.

اهمیت دادن به خود سازی و مبارزه با نفس اماره.

در میان همه مکاتبی که درباره انسان کامل سخن گفته‌اند هیچ آیین و مکتبی را نمی‌توان سراغ گرفت که مانند تصوّف اسلامی توجه به خدا داشته باشد. برای صوفی هیچ چیز مانند گرایش و عشق به خدا مهم نیست و صوفی صافی دل باید همه بندهای تعلق را از خود جدا سازد تا دل آمده تجلی حق شود. آنچه که به این نحوه تفکر ارزش خاصی می‌بخشد همین توجه به خدا و عشق و شور است که بر اثر آن به سالک دست می‌دهد.

خود سازی و توجه به دنیای درون نیز از ویژگی‌های تصوّف است، این مکتب با دستورالعمل‌های خود می‌کوشد تا درون را پالایش دهد، چرا که پالایش درون از آلودگی‌ها موجب بروز و ظهور نیروهای شگرفی می‌شود که در نهاد آدمی نهفته است.

اگر چه مبارزه با خودخواهی‌ها و نابودی نفس اماره را می‌توان در عموم مکاتب و آیین‌های هندی سراغ گرفت و در این بعد، تصوّف با بسیاری از مکاتب هندی مشترک است ولی نحوه مبارزه این مکتب با دیگر مکاتب فرق می‌کند، و در واقع تصوّف در رابطه با خدا و ذکر و نیایش او می‌خواهد خودخواهی را نابود سازد. در حالی که خودسازی در بسیاری از مکاتب هندی بیش از آن که ناشی از شور و عشق صوفیانه نسبت به خدا باشد مبتنی بر ترس از چرخه‌های مکرر زندگی (تناسخ) و رنج ناشی از آن است.

از ویژگی‌های مثبت تصوف در این باب که بگذریم این مکتب از انتقاداتی چند خالی نیست. خصوصاً اگر تحت هدایت و راهبری الگویی معصوم نباشد می‌تواند دچار آفت‌های ذیل گردد:

بی‌رغبتی به عالم برون.

بی‌توجهی به امور اجتماعی.

رفتارها و ریاضت‌های گاه بسیار دشوار (زهد منفی).

اگر چه توجه به عالم درون و ابعادی که در درون آدمی وجود دارد از نکات اساسی تصوف به شمار می‌رود، اما توجه بیش از حد به آن به گونه‌ای که موجب فراموشی عالم برون شود، از نقاط ضعف این مکتب به شمار می‌رود، چرا که ممکن است آدمی را به پرستش درون دچار سازد و شگفتی‌های عالم درون او را از توجه به دنیای بیرون باز دارد.

همین درون‌گرایی افراطی است که بسیاری از صوفیه را از مشاهده واقعیات و حقایق عالم طبیعت ناتوان می‌سازد و به آنها اجازه نمی‌دهد تا به سیر در آفاق پردازند. و اساساً توجه به یک بعد از ابعاد انسانی، چون توجه به دنیای درون، دلیل بر آن نیست که تا به حذف دیگر ابعاد، از جمله واقعیات عالم خارج، بپردازیم و یا حداقل منکر ارزشمندی یکی از زیباترین ساحت‌های آفرینش حق تعالی یعنی همین عالم طبیعت بشویم و این شاید به نوعی ناسپاسی نسبت به نعمت‌های مادی خداوند محسوب شود.

انتقاد دیگری که بر بسیاری از متصوفه می‌توان وارد ساخت، این است که اینان عموماً از واقعیت اجتماعی خود به دورند. نسبت به دردها و مشکلاتی که در جامعه آنها وجود دارد بی‌تفاوتند. نظام اجتماعی حاکم بر جامعه هرگونه باشد برای صوفی مهم نیست. چه حاکم عادل حکومت کند و چه حاکم ظالم و فاسد، چه مردم در فقر و بدبختی باشند و چه در رفاه و خوشبختی. به این گفته عزیز نسفی توجه کنید: ای درویش! عالم بی این‌ها (پادشاهی و وزیر) نباشد، و باید که در عالم اینها باشند، اما لازم نیست که تو باشی.^۱

تاکنون هم کمتر دیده شده است که این گروه در جهت مبارزه با مفاسد و ظلم و ستم‌های اجتماعی گامی بردارند. صوفیان غالباً افرادی گوشه گیرند و سر در گریبان خویش دارند، و حداکثر تلاششان این است تا تنی چند از سالکان را به سر منزل مقصود برسانند، در حالی که

۱- کشف الحقایق، ص ۲۸.

می‌دانیم انسان ایده‌آل که الگوی همه انسان‌ها است باید نسبت به آنچه که در جامعه‌اش می‌گذرد حساسیت داشته باشد و با مفسد و فسق و فجورها به مبارزه برخیزد و نه تنها درد آشنای خود که درد آشنای دیگران نیز باشد، دافع ظالم و مدافع مظلوم باشد. (مانند منش عملی اولیاء معصوم علیهم السلام). در حالی که انسان کامل معرفی شده در قرآن، کمال عقلی دارد و ضمن تایید همه آنچه در مورد دل و عشق و سیر و سلوک و علم معنوی و تهذیب نفس گفته می‌شود، برون‌گرا و جامعه‌گرا، نیز هست.

انتقاد سومی که بر ایشان می‌توان وارد آورد، این است که جهت رسیدن به کمال و مرتبه انسان کامل رفتارها و ریاضت‌های بسیار دشوار و گاه منفی را توصیه می‌کنند. به اعتقاد صوفیه برای نیل به کمال می‌بایست از هر گونه تعلق به زندگی و دنیا، خود را رها کرد تا مبدا عالم حجابی بر سر راه وصول به جهان غیب شود و حتی گاه می‌شود که صوفی در این راه ترک خانه و خانواده نموده و سر به بیابان می‌نهد، نسفی در این باب توصیه می‌کند: انسان کامل آزاد آن است که او را هشت چیز به کمال باشد: اقوال نیک، و افعال نیک، اخلاق نیک، ترک و عزلت و قناعت و خمول (گمنامی).^۱

از همین جاست که بسیاری از آنان که در این راه طی طریق نموده‌اند نه تنها به عنوان انسان کامل در جامعه تلقی نمی‌شدند، بلکه مورد طعن و لعن مردم نیز قرار می‌گرفتند ریاضت‌های منفی صوفیانه و کشتن نفس، به جای کنترل آن، و محرومیت‌ها و سختی‌هایی چون گرسنگی و بی‌اعتنایی‌هایی که آنان بر خود و کسان خویش روا می‌دارند تا به مقام کمال نائل آیند، نه تنها انسان را به چنین مقصودی نمی‌رساند، بلکه مانعی هم بر سر راه کمال حقیقی می‌باشد. بعضی از این ریاضت‌ها آنچنان است که آدمی به حیرت فرو می‌رود از جمله آنکه می‌گویند: "شبلی" نمک بر چشمش می‌ریخت تا بر اثر سوز و درد آن خواب به چشمش راه پیدا نکند و این در حالی است که در شرح مقدس اسلام و اقوال اولیاء این چنین ریاضت‌ها و در کل زهد منفی حتی در جهت نیل به کمالات عالیه مجاز و مشروع شمرده نمی‌شود.

در آخر خاطر نشان می‌نمایم که ما نباید عرفان محدود و تصوّف تحریف شده و عزلت و عزلت‌پیشه را تنها منبع تعریف از عرفان قرار دهیم. علماء عارفان شیعی باید به تفسیر و تصویرسازی عمیق، دقیق و منطقی عرفان و عارف قرآنی - اهل بیت و ارائه چهره جامع و

۱- انسان کامل، ص ۸۰، به نقل از عزیز نسفی، لوید وینسنت، ص ۳۱۲.

فراگیر انسان کامل اسلام بپردازند. تا به بازشناسی و بازسازی تفکر اسلامی در حوزه عرفان و تصوف و سیاست و مدیریت اسلامی اهتمام نورزیم نمی‌توانیم آسیب شناسی با هدف آسیب درمانی کرده و نقش احیاگر و اصلاح‌گر در امور معرفتی و اجتماعی را ایفا نماییم. چنانکه امثال امام خمینی (رض)، علامه طباطبایی (رض)، و استاد شهید مطهری (رض) چنین کردند و راه روشن احیای فکر اسلامی و اصلاح امور اجتماعی را فراروی اهل درک و دانایی و دینداری قرار داده‌اند.

از این منظر در عرفان اسلامی تکوین و تشریح، ظاهر و باطن، ملک و ملکوت، شهادت و غیب از هم تفکیک‌ناپذیرند. سنت و سیره علمی و عملی ذوات معصومین (ع) از جمله امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) و ... نشانی از تفکیک‌ناپذیری شریعت از سیاست و معنویت از فعالیت اجتماعی است.^۱ خطبه‌ها، نامه‌ها، حکمت‌های علوی و حسینی و کارکرد اجتماعی و سیره سیاسی آنان حکایت دقیق و روایتی عمیق و انکارناپذیر از جدایی‌ناپذیری معرفت باطنی و سلوکی با مدیریت اجتماعی و سیاسی است و ...^۲ زیرا عرفان اسلامی دارای ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی است که در ذات خود راه برون رفت از تناقض سلوک و سیاست، جمال یار دیدن و جامعه‌گرایی را نشان می‌دهد. از طرف دیگر در عرفان ناب اسلامی اگر چه «اصالت عالم معنا» گوهر و جوهر حیات معنوی است، لیکن معنویت اسلامی ساری و جاری در همه شئون و جنبه‌های زندگی است. منطق معنویت گرایانه اسلام با منطق معناگرایانه برخی آیین‌ها چون هندوی، بودایی، مسیحی و ... که دعوت با گریز از دنیا و جامعه، گریز از زندگی مشترک زناشویی، رهبانیت محض و ... است^۳ فرق‌های فاحشی دارد.

آری عارف مسلمان یا انسان سالک در اسلام ناب اصالت را به «عبودیت» و «خلوص» در برابر خداوند داده و برای رسیدن به کمالات عالی، از ماسوای الله انقطاع کلی پیدا می‌کند و با انقطاع الی الله، به انجام مسئولیت‌های فردی و اجتماعی می‌پردازد. همچنین امام خمینی با درک و دریافت ویژه‌ای از اسلام، شریعت و فقه اسلامی را اداره‌کننده بشریت در همه ادوار و اطوار

۱- مجله عرفان، مقاله جواد رودگر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی زنجان، شماره پانزدهم، ۱۳۸۷.

۲- ر.ک: نهج البلاغه، خ ۳، ۵ ف ۱۵، ۱۶، ۱۰۲، ۱۱۹ و ... و نامه امام حسین (ع) به محمد حنفیه، نامه به سران بصره و کوفه، خطبه عاشورا و ...

۳- ر.ک: تاریخ جامع ادیان، ص ۱۰۵-۱۱۱.

وجودی و اعصار می‌دانست به همین دلیل درک او از عرفان اسلامی نیز درکی انزواگرایانه و خلوت‌نشینانه یا فرو رفتن در خلسه و جذبه‌های شخصی نبود، بلکه عرفان را نیز بر محور پیوند ظاهر و باطن، شریعت و طریقت در ذیل حقیقت دانسته و از زاویه دید او ولایت عرفانی با ولایت سیاسی هیچ گونه تعارضی نداشت.

نتیجه‌گیری

در عرفان اسلامی انسان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. انسان ثمره شجره وجود و کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه است چرا که مقصود از خلق منحصر در انسان است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است.

البته این همه عزت و اهمیت و قوت انسان از حیث عقل و فکر و نفس ناطقه است که انسانیت انسان به آن است نه از حیث جسم و جسد اوست. پس تمام آن چه درباره‌ی عظمت و شرافت و فضیلت انسان گفته شد در خصوص انسانی است، که مظهر خلافت و حقایق الهی و آئینه دلش مجلای انوار ربانی است که او انسان کامل است.

از نظر ابن عربی (که برای نخستین بار اصطلاح انسان کامل را در عرفان اسلامی به کار برده است) انسان کامل اولین گشاینده غیب وجود، سایه حق، یگانه رابط میان خالق و خلق و بالاخره خلیفه او در بین آفریدگانش می‌باشد زیرا که تنها اوست که بر صورت اله خود آفریده شده است. بدین لحاظ می‌توان انسان کامل را مظهر تام و تمام اسم اعظم الهی و حتی خود اسم اعظم دانست.

به بقای فرد کامل انسان بقای تمام عالم میسور است پس هر گاه از این عالم مفقود باشد و جانشینی برای او نباشد عالم نیز زایل و نابود خواهد شد. مصداق اتم انسان کامل حضرت رسول اکرم (ص) و پس از ایشان وارثان معصوم ایشان می‌باشند.

شناخت جایگاه و شؤون انسان کامل نه تنها یک امر لازم ایمانی محسوب می‌شود بلکه شناخت و حرکت به سوی او (چون او شدن) به عنوان یک اسوه ایده آل در افق مسیر تحقق هدف خلقت فرد فرد ما امری ضروری است. لیکن تئوری‌ها و الگوهایی که برخی از صوفیان برای انسان کامل شدن ارائه داده‌اند اگرچه جنبه‌های مثبتی مانند عشق خالص به حق تعالی و تلاش مستمر برای خودسازی را در بر دارد لیکن می‌تواند دچار معایبی همچون بی‌توجهی به

عالم بیرونی، خنثی بودن در اجتماع و زهد منفی باشد. لذا جهت پرهیز از این معایب می‌بایست به شناخت عمیق و تبلیغ عرفان قرآنی - اهل بیته بر اساس سنت و سیره معصومین علیهم‌السلام و عارفان انقلابی شیعی همت گمارد.

گفتنی است که در این تحقیق بیشتر از جنبه وجودی انسان کامل در دو قوس نزول و صعود بحث شده است و بیان شخصیت انسان کامل از لحاظ الگوی عملی در ابعاد مختلف و از جهت فردی و اجتماعی به فرصت دیگری موکول شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه، به کوشش صبحی صالح، بیروت.
- ۳- آملی، سید حیدر، نص النصوص، به اهتمام هانری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ هـ ش.
- ۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، ۱۳۷۸ هـ ق.
- ۵- ابن عربی، رسائل، دو جلد، حیدر آباد کن، ۱۳۵۷ هـ ق.
- ۶- ابن عربی، فتوحات مکیه، تصحیح عثمان یحیی، ۱۴ جلد، قاهره، ۱۳۹۴ هـ ق.
- ۷- ابن عربی، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۸- ابن عربی، انسان کامل، ترجمه گل بابا سعیدی، گرد آورنده محمود محمود غراب، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۶.
- ۹- امام خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، تهران ۱۴۰۶ هـ ق.
- ۱۰- امام خمینی، شرح دعای سحر، موسسه تنظیم و نشر آثار، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۱- امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، نشر پیام آزادی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- جامی، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، تهران، ۱۳۵۶ هـ ش.
- ۱۳- جنیدی، مویدالدین، شرح فصوص الحکم (خطی)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۴۳.
- ۱۴- جهانگیری، محسن، ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش.
- ۱۵- جیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوائل، تصحیح محمد خلیل الابون، موسسه تاریخی العربی، الصنع الاول، ۱۴۲۰ هـ ق.
- ۱۶- حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش.
- ۱۷- حسن زاده آملی، حسن، انسان در عرف عرفان، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۸- خواجه پارسا، شرح فصوص الحکم، تصحیح مسگر نژاد، چاپ اول تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۹- رجبی، محمود، انسان شناسی، مجموعه کتب آموزشی از راه دور، قم، مرکز انتشارات موسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.

- ۲۰- سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، ترجمه مهدی مجتبی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۲۱- صادقی ارزگانی، محمد امین، انسان کامل از نگاه امام خمینی (ره) و عارفان مسلمان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
- ۲۲- عقیفی، ابوالعلی، شرح فصوص الحکم، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰.
- ۲۳- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، جمع و تدوین، تهران، ۱۳۴۷ هـ ش.
- ۲۴- قونوی، صدرالدین، فکوک، در حاشیه منازل السائرين ص ۱۸۳ به بعد، تهران، ۱۳۱۵ هـ ق.
- ۲۵- قیصری، شرح فصوص الحکم، تهران، ۱۲۹۹ هـ ق.
- ۲۶- کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، مصر، ۱۳۶۸ هـ ق.
- ۲۷- کاشانی، فیض، کلمات مکنونه، تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران، ۱۳۴۳ هـ ش.
- ۲۸- کلینی، یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران، ۱۳۴۴ هـ ش.
- ۲۹- لاهیجی، شیخ محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران .
- ۳۰- مسلم، صحیح مسلم، ۸۰ جزء در ۲ مجلد، مصر، مطبعه محمد علی صبیح، ۱۳۳۴ هـ ش.
- ۳۱- مطهری، مرتضی، انسان کامل، چاپ یازدهم، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۲ .
- ۳۲- وینسنت لوید، جان ریجون، عزیزنسفی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- ۳۳- نسفی، انسان کامل، تهران، طهوری، به اهتمام مولد ۱۹۴۱ م.

